

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیا
وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعینا حتی تسکنه أرضک طوعا وتمتعه فیها طویلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي
جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي
الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علیّ بن الحسين وعلی
أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید خامسا
والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى يوم
القیامة.

شنبه ۹۵/۸/۱ (جلسه ۱۲۸)

کلام در این بود که مدلول ماده ی امر که طلب است، مقصود از این طلب چیست؟ ما عرض کردیم
این بحث در دو مقام واقع می شود. مقام اول در این که این طلبی که مدلول ماده ی امر است آیا طلب
انشائی است؟ حقیقی است؟ اراده است؟ غیر ذلک است؟ مقام ثانی هم در جبر و تفویض است. مقام
اول، عرض کردیم برای این که این مدعا روشن شود و قول حق، ما باید ببینیم اراده به چه معناست؟
طلب به چه معناست؟ بعد مدلول ماده ی امر کدام یک از اینهاست؟ گفتیم یک بحث نسبت به اراده ی
خالق داریم و یک بحث در اراده ی مخلوق. اراده ی مخلوق مرتبط به مقام ثانی است که جبر و

تفویض است. اما اراده ی خالق، خلاصه عرض ما این شد که اراده از صفات فعل است، حادث است، خداوند سبحان اینطور نیست که مجبور باشد چیزی را خلق کند. ممکن است یک چیزی مصلحت داشته باشد در عین حال خلق نکند و ممکن است مصلحت داشته باشد، خلق نکند. ما نه دلیل عقلی و نه دلیل نقلی بر این که هر چیزی را که مصلحت است باید خداوند سبحان خلق کند، نداریم. حالا یک نکات مختصری، در نوشته هایی که نوشتیم اضافه بر آنچه که گفتیم، هست و اگر کسی غیر از این را بگوید منجر به کفر است مگر این که حواسش نباشد و روایات شاهد بر این مطلب است و در جواب ملاصدرا عرض کردیم که توجیه عالم امکان با این مبنایی که اراده صفت ذات است اصلا معنا ندارد. این فرمایش حاج شیخ ره هم در آنجا بررسی کردیم و مؤید هم این را آوردیم که این همه در روایات متعرض صفات خداوند سبحان شده اند اما هیچ جا اشاره ای فرمودند که اراده صفت ذات است و از قدیم خداوند سبحان مرید بوده بلکه خلافتش را فرمودند که کسی فکر کند خداوند سبحان از قدیم مرید بوده، کفر است. آن وجود منبسطی که حاج شیخ اصفهانی و بقیه فلاسفه فرمودند بی ربط است و عرض کردیم اگر قاعده سنخیت درست باشد، با وجود منبسط کار درست نمی شود و اشکال و نقض باقی است مضافا به این که شاهد از روایات که اول ما خلق الله نوری و در روایات اختلاف است که حضرت فرمودند چهار هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم و بعضی جاها هست که دو هزار سال، ولی در یک روایتی ولو ضعیف، شیعه و سنی ندیدیم که نقل کند که نور پیامبر گرامی اسلام در ازل خلق شده بوده و همان وجود منبسط است. اینها در واقع کنار گرفتن از علوم اهل البیت است. مضافا به این که اگر انسان تأمل کند چیزی دستش را نمی گیرد. یک تکه هایی هم در علم خداوند سبحان مرحوم حاج شیخ اصفهانی و بقیه فلاسفه گفته اند، آنها را هم در نوشته، اشاره کردیم که حرف متقنی به لحاظ علمی به نظر نمی آید ولی بنانداریم که آن صفت علم را در این جا بررسی کنیم.

این نسبت به اراده، اما نسبت به طلب: مرحوم آخوند فرموده ما یک طلب انشائی داریم و یک طلب حقیقی. طلب حقیقی چیزی غیر از اراده نیست به خاطر این که اگر کسی امر می کند عبدش را به چیزی، به وجدانش مراجعه که می کند، غیر از صفت اراده، صفت دیگری در نفسش به عنوان مصداق طلب نمی یابد لذا فرموده اراده و طلب متحدان مفهوما، مصداقا یعنی خارجا، و انشاء. منتها منشأ این که مثل صاحب هدایة المسترشدين یا مرحوم آقا جمال خوانساری، قائل شده اند که طلب غیر از اراده است چون طلب، منصرف است به طلب انشائی. لفظ اراده منصرف است به اراده ی حقیقی، اینها طلب انشائی را با اراده ی حقیقی سنجیده اند. خوب معلوم است احدی نگفته است طلب انشائی عین اراده ی حقیقی است. مدعا این است که طلب حقیقی عین اراده ی حقیقی است و ریشه ی این حرف هم، مرحوم آخوند این جمله را که فرموده، طلب عین اراده است می خواسته این کلام نفسی ای که اشاعره ملتزم شده اند، این کلام نفسی را ابطال کند. آنها گفته اند ما در نفس، غیر از اراده چیزی داریم که در قول ثانی توضیح می دهیم و اسمش، کلام نفسی است، این حرف بی ربطی است.

به این فرمایش آخوند آقای خوئی و بعضی دیگر اشکال کرده اند که چه کسی گفته طلب عین اراده است؟ اینها مغایرت دارند.

خوب اینجا باید دو نکته بررسی شود. یکی این که طلب مغایر اراده است، آیا حرف درستی است یا نه؟ نکته ی دوم این است که اگر طلب غیر از اراده باشد، آیا منجر به ادعای اشاعره می شود که انسان استیحاş کند که در این صورت قائل به قول اشاعره می شویم؟ مرحوم آقای خوئی فرموده هر کسی که قائل به مغایرت شود، معنایش این نیست که قائل به قول اشاعره شود. مرحوم حاج شیخ اصفهانی هم فرموده ممکن است کسی قائل به تغایر طلب و اراده شود ولی منجر به دعوی اشاعره نشود. این دو نکته در فرمایش آقای خوئی معلوم شود، اشکال بر مرحوم آخوند هم معلوم می شود.

اما نکته ی اول: این که طلب غیر اراده هست یا نه؟ فرمایشات مرحوم آقای خوئی صریح در این مطلب است که ما اصلا چیزی به اسم طلب حقیقی نداریم. هر چه هست طلب انشائی است. انشاء است منتها حالا این انشاء ، طلب به داعی بعث و زجر است، به داعی تهدید است، به داعی امتحان است ... دواعی فرق می کند. (مقصود، طلب از غیر است و مثل طالب الضالة و طالب العلم، به معنای اراده است)

آیا ما در مواردی که طلب از غیر می کنیم، غیر از این انشاء یک حقیقتی داریم یا نداریم؟ ما عرضمان این است که آقای خوئی این نکته را بررسی نکرده. در تمام فرمایشاتش، فقط ارسال مسلم گرفته که ما چیزی نداریم، بعد هم اشکال کرده که اگر قرار باشد اراده باشد که انشاء الله در مقام ثانی می آید منجر به جبر می شود. ولی این نکته در فرمایشات آقای خوئی نیست که آقای خوئی ! طلب نفسی با طلب غیر نفسی، فرقی در چیست؟ یک وقت کسی می گوید آب بیاور، می گوید آب نمی خواستم می خواستم دست به سرش کنم که برود بیرون. یک وقت هست طلب نفسی است. شما می گوید طلب نفسی یعنی انشاء طلب به داعی بعث و زجر. به غرض بعث و زجر. این غرض بعث و زجر را شما توضیح ندادید یعنی چه؟ این در فرمایشات شما نیست. نه در فرمایشات شما و نه در فرمایشات مرحوم شیخنا الاستاذ. این که به او می گوید تو آب می خواهی واقعا که گفتی جئنی بالماء یا نه می خواستی دست به سر کنی؟ می گوید نه واقعا آب می خواستم، به غرض آب آوردن گفتم. این به غرض آب آوردن گفتم، یعنی چه؟ این یک حقیقتی است در نفس که به فارسی می گوید من واقعا آب می خواهم. واقعا غرضم این است که آب بیاورد. این که واقعا آب می خواهم یعنی چه؟ لذا اگر شما بفرمایید ما در موارد طلب از غیر حقیقتی در نفس نداریم، طلب فقط از مقوله ی فعل است که همان ابراز و انشاء است یا طلب ضالة هم در واقع، از مقوله ی فعل است یعنی این وقتی می گوید آب

بیاور، وجوب نفسی دارد، طلب نفسی دارد به غرض بعث و زجر، این غرض یعنی چه؟ این در فرمایشات شما نیست.

مرحوم آخوند ره به این نکته اشاره دارد که من آب می خواهم. حالا این من آب می خواهم در واقع چیست؟ غیر از اراده است؟ یا نه، همان اراده است؟ حرف بر سر این است. شما مرحوم آقای خوئی! اصلا محل نزاع را رها کردید. این آب می خواهم یعنی چه؟ بله یک مطلب درست است و من خیال نمی کنم مرحوم آخوند این را منکر باشد ولو ظاهر عباراتش موهم است، که اراده یک صفت نفسانی است که احتیاج به ابراز ندارد لذا می گوید من خیلی وقت است که می خواهم به سفر بروم ولی به احدی نگفته ام ولی طلب، ابراز می خواهد و تا ابراز نکند عنوان طلب صدق نمی کند. اما کلام این است که طلب حقیقی آیا همان اراده ای است که ابراز می شود یا نه، طلب حقیقی اراده ای نیست که ابراز می شود بلکه یک مطلب جداگانه ای است در نفس. این فرمایش آخوند را جناب آقای خوئی! شما جواب ندادید و من ندیدم در کلمات شاگردان آقای خوئی. ولی این نکته مهم است که این طلب آیا همان اراده ی به شرط ابراز است یا نه، طلب، حقیقتی است غیر از اراده. آخوند می فرماید ما در نفس که نگاه می کنیم چیزی غیر از اراده نمی بینیم. نه این که در نفس چیزی غیر از اراده نیست، در نفس علم هست، اراده هست، شوق هست، محبت هست ولی هیچکدام از اینها مصداق طلب، غیر از اراده نیست یعنی یک صفتی در نفس پیدا کنیم که آن صفت غیر از اراده باشد و قابلیت داشته باشد که مصداق طلب باشد، چنین چیزی وجود ندارد.

این نسبت به قول اول که فرمایش آخوند است.

اما قول دوم که معلوم می شود که آیا طلب غیر از اراده است در نفس یا نه؟ قول اشاعره است. اشاعره ملتزم شده اند به تغایر طلب از اراده. خلاصه ی کلام اینها این است که ما سه چیز در نفس

داریم. یک علم و یک طلب و یک اراده. این سه چیز در جملات انشائییه است. در جملات اخباریه که وقتی می گوئیم زید جاء، آنجا طلب نیست و چیزی هست به اسم خبر نفسی. یک علم است و یکی مدلول این زید جاء. لذا اشاعره، کلام نفسی که می گویند اعم است از طلب و غیر طلب یعنی اگر جمله ی لفظی ما انشاء باشد کلام لفظی، طلب می شود و اگر اخبار باشد، کلام نفسی، خبر می شود.

دو مطلب باید در کلام ایشان بررسی شود. یکی این که برای چه ملتزم شده اند به کلام نفسی؟ دو این که چرا ملتزم به تغایر شده اند؟

این که چرا ملتزم شده اند به کلام نفسی، در فرمایشات حاج شیخ اصفهانی ره و مرحوم آقای خوئی، خوب بیان نشده و البته یک رساله ای مرحوم آقای خوئی دارد در طلب و اراده. آنچه که ما حاصل کلام اینها است دو مقدمه است: یک گفته اند خداوند سبحان متکلم است بالاجماع، جمیع ملل و نحل ملتزم اند که خداوند سبحان متکلم است. دو: تکلم صفت قدیم است نه صفت حادث. جمع این دو نتیجه اش می شود کلام نفسی چون اگر بگوییم خداوند سبحان که به او نسبت داده می شود متکلم، به لحاظ این کلام لفظی است و این حروف، این حروف که قطعاً متصرم الوجودند. قطعاً تا حرفی منعدم نشود حرف بعدی نمی آید. پس چطور می شود متکلم باشد قدیم. شارح مواقف از قول حنابله نقل کرده که خداوند سبحان که متکلم است و قدیم هم هست این صفت، به لحاظ همین کلام لفظی است. خود این الفاظ قدیم است بلکه بعضی گفته اند که خود این غلاف و جلد و اینها هم قدیمند.

دلیل بر این که چرا خداوند سبحان تکلمش قدیم است، دو یا سه دلیل است، شاید بشود ذکر کرد. یکی از دوستان گفت کتابی هست و اسم آن کتاب را نمی آورم.

یک حرفش را شارح مواقف ذکر می کند و می گوید آنها صغری و کبرایی چیده اند. صغری این است که تکلم یک صفتی است در خداوند سبحان. کبری این است که کل صفات خداوند سبحان، قدیم است. خوب این که یک حرف مزخرفی است که همه به آن خندیده اند. به چه دلیل هر صفتی در خداوند سبحان قدیم است. خالق، رازق، البته این اشکال به فلاسفه وارد است. فلاسفه باید قبول کنند که خداوند سبحان، صفت فعل ندارد چون به همان دلیلی که می گویند اگر اراده، صفت فعل باشد خداوند سبحان محل حوادث می شود، غیر آن صفت هم همین طور است. رازق هم همین است. این هم صفت حادث نیست. حکم الامثال فی ما یجوز و فی مالا یجوز سواء. اگر خداوند سبحان اراده نداشت و اراده کرد، می گویند این محل حوادث است، خوب رازق نبود، ولی رازق شد، این هم محل حوادث است. او منشأ همه چیز است، این منشأ یک چیز است، عقلیه الاحکام لا تخصص. لذا این حرف به فلاسفه وارد است. لذا نوشتیم باید موجودی که حادث زمانی باشد نداشته باشیم حتی در عالم ماده همه باید قدیم باشند. خوب شارح مواقف هم این را رد کرده.

دلیل دوم این است که در بحث مشتق گذشته که گفته اند عالم، ناطق، ضارب، به کسی می گویند که دارای مبدأ باشد. ما به خداوند نمی توانیم نسبت دهیم متکلم است الا این که دارای این صفت باشد. اگر بگویید مقصود از این تکلم، آن الفاظ و آن حروف است، خوب این که دارا نیست. غیر از خودش است. لذا متکلم که نسبت داده می شود، قطعاً باید صفتی در خداوند سبحان باشد. مثل این که من بگویم عالم هستم. بعد بگویند علمت کو؟ بگویم کتاب جواهر الکلام. می گویند جواهر الکلام به شما چه مربوط است؟ می گوید دستم است که. می گویند نه تو باید دارای این مبدأ باشی. متکلم است، این کلام را که بیرون از ذات اقدس حق است. پس این می شود که مشتق نمی تواند صدق کند.

این هم در جای خودش بحث شده که در مشتق باید مبدأ، قائم به ذات باشد منتها قیام یک وقت، حلولی است و یک وقت صدوری و یک وقت اتحادی است. وقتی میگوییم ضارب، قیام حلولی

نیست. ضرب که در زید حلول نکرده. بله، زید قائم به این مبدأ است ولی به قیام صدوری. اینجا هم خداوند سبحان متکلم است ولی قیامش، قیام صدوری است. اینهایی که می گویند این همه بحث مشتق می کنیم به چه درد می خورد؟ خوب بحث مشتق خیلی مهم است. اصلاً در اصول بحثی که به درد نخورد نداریم. بلکه بحثهایی است که مهم است و در کفایه نیست. مثلاً خداوند سبحان، علم به او قائم است اما قیامش، اتحادی است. علمش عین ذات است. زید که عالم است، قیامش حلولی است. زید که ضارب است قیامش صدوری است. چیزی که به عنوان ضرب به زید چسبیده نیست. ضرب صادر می شود. اینجا هم خداوند متکلم است چون تکلم صادر می شود چون خداوند سبحان ایجاد صوت می کند و اصلاً اشاعره، محال است که بتوانند این برهان را درست کنند چون اگر کسی بگوید در مشتق، مبدأ قائم به ذات باشد به قیام حلولی، لازم می آید ترکیب در خداوند سبحان چون هم ملتزم می شوند که در خداوند سبحان کلام است هم ملتزم می شوند که اراده هست و هم ملتزم می شوند که کلام، غیر از اراده است. پس باید خداوند مرکب از اجزائی باشد. لذا اینها نمی توانند حرفهایشان را جمع کنند.

دلیل سوم این است که اگر خداوند سبحان بخواهد این تکلمش، صفت فعل باشد، با اراده موجود می شود. اذاً اراد الله شیئا ان يقول له کن فیکون. اگر با اراده موجود می شود باید این تکلم صفت قدیم باشد چون اراده ی خداوند سبحان که صفت قدیم است. صفت ذات است.

این هم الکلام الکلام. این اشکال اگر هم وارد باشد به افرادی وارد است که اراده را صفت ذات می دانند ولی کسی که می گوید اراده صفت فعل است این که کسی بگوید تکلم، کلام نفسی است بی وجه است.

پس تا اینجا ثبت که خداوند سبحان متکلم است از قدیم بی برهان است. اما لو سلمنا که این کلام نفسی درست باشد، آیا این کلام نفسی عین اراده است؟ یا غیر اراده است؟ اگر انشاء شد که آن کلام نفسی، طلب است، غیر از اراده است یا عین اراده است؟

مرحوم آخوند می فرماید محال است غیر از اراده باشد. حاج شیخ اصفهانی ره می فرماید نه، ما دو مدعا داریم: یک: طلب اشکال ندارد در ذات غیر از اراده باشد یعنی در نفس دو شیء باشد یکی اراده و یکی کلام نفسی. بله آن کلام نفسی ای که عقلا ممکن است در نفس باشد، او قطعاً مدلول کلام لفظی نخواهد بود. دو تا مدعاست. حرف اشاعره در این قسمت که طلب در نفس موجود است، ممکن است درستش کنیم. اما این که این طلب نفسانی، مدلول این ضرب است، که کلام نفسی مدلول کلام لفظی است، این معقول نیست. اما مدعای اول که ممکن است طلب در نفس موجود باشد و غیر از اراده باشد، ما نمی توانیم امکان شیئی را مستقیماً اثبات کنیم. کسی که ادعا می کند این شیء ممکن است، امکان اثباتش به این است که وجهی برای استحاله وجود ندارد و الا یک کسی می گوید انسان سه سر ممکن است. می گویی چرا؟ امکان را نمی شود اثبات کرد. امکان را مستقیماً نمی شود اثبات کرد. امکان اثباتش به سلب دو قضیه است. یکی این که وجهی برای استحاله نیست. وجهی برای ضرورت نیست. لذا حاج شیخ می فرماید امکان دارد چیزی در نفس وجود داشته باشد به اسم طلب، غیر از اراده چون وجهی که برای استحاله مرحوم آخوند ذکر کرده این است که ما اگر به نفس خودمان مراجعه کنیم، تمام صفات نفسانی را که استقصاء کنیم، هیچ کدامش طلب نیست. خوب این ناقص است چون در نفس انسان دو شیء وجود دارد. یکی کیفیات نفسانی. یکی هم نفس وجود. شما تا اینجا ثابت کردی که طلب، یک حقیقتی باشد مثل اراده مثل علم، کیف نفسانی باشد، محال است. درست است. ولی آن قسم دوم که یک حقیقتی غیر از این صفت نفسانی باشد از سنخ وجود، آن را

اصلا آخوند متعرض نشده و ادعای حاج شیخ این است که، آن طلب وجود دارد و از سنخ وجود است.